

# پرتوان باد تخیل

نگاهی به خاطرات بونوئل: با آخرین نفهسایم

با آخرین نفهسایم (خاطرات بونوئل)

ترجمه علی امینی نجفی

چاپ نخست: بهمن ۱۳۷۱

ناشر: انتشارات هوش و ابتکار

جایگاه لوئیس بونوئل در عرصه هنر سینما چنان والا و آوازه شهرت او چنان جهانگیر است که در این گفتار کوتاه نیازی به تأکید بر آن نیست، فقط باید گفته شود که گرچه اکنون بیش از یک دهه از مرگ او نمی‌گذرد ولی دیرگامیست که به صف جاودانگان عرصه هنر پیوسته و آثار ارزشمندش به میراث معنوی بشر تعلق دارد.

بونوئل در آغاز قرن بیستم متولد شد و در ۱۹۸۳ درگذشت و از آنجایی که انسانی جامع‌الاطراف و چندجانبه بود و در قلب رویدادهای بزرگ این قرن - از جمله انقلاب و جمهوری اسپانیا - قرار داشت، زندگی پرفراز و نشیبی را طی کرد و خاطرات او نیز در واقع شاهدهی است بر این قرن پرحادثه. گذشته از این، بونوئل از سرآمدان جنبش سوررئالیستی بود و مهمترین خصلتی که تا آخر عمر نیز در آثارش بدان وفادار ماند اشتیاق سوزان به شکافتن سقف فلک و درانداختن طرحی نو در آن بود و همواره در زندگی و آثارش بر آن بود که «عالمی دیگر بیاید ساخت و ز نو، آدمی». بونوئل در باره آشنایی با سوررئالیسم و نقش این نهضت در زندگی خود، می‌گوید: «تماس با گروه سوررئالیستها رویداد تعیین کننده زندگی من بود و مسیر بعدی آن را مشخص کرد... من هم مثل همه اعضای گروه همان مجذوب ایده انقلاب بودم... حربه اصلی آنها در مبارزه با جامعه‌ای که از آن نفرت داشتند، بر پا کردن غوغا و رسوایی بود. این مؤثرترین سلاح آنها در مبارزه با نابرابریهای اجتماعی، استثمار فرد از فرد، سلطه تحمیق کننده و فلج سازنده کیش و خرافات و نظامیگری وحشیانه و استعماری بود. این ابزار سلاحي بود

برای افشای همه جانبه جرثومه‌های پنهان و نفرت‌انگیز این نظام اهریمنی که باید سرنگون می‌شد... اما هدف واقعی سوررئالیسم پایه‌گذاری یک جنبش ادبی و هنری یا حتی یک مکتب فلسفی جدید نبود، بلکه بیش از هر چیز در هم شکستن نظام جامعه و دگرگون کردن زندگی را دنبال می‌کردیم». (خاطرات بونوئل، ص ۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰. از این پس همه شماره‌ها به همین ترجمه برمی‌گردد).

از مهمترین ویژگیهای آثار بونوئل تاختن به اخلاقیات سنتی و مناسبات اجتماعی حاکم است که در قالب نظم موجود، در قالب مثلث خانواده، کلیسا و دولت (به ویژه ارتش و پلیس) پدیدار می‌شود. اما مخالفت او با اخلاقیات و سنتهای ضدانسانی، برخاسته از آزادیخواهانه‌ترین و انساندوستانه‌ترین اصول و مبانی انسانی است: «دستاورد دیگری که از سوررئالیسم برایم مانده تضاد شدیدی است که در درون خودم میان همه اصول اخلاقی مسلط در جامعه و اخلاق شخصی‌ام کشف کرده‌ام که از غریزه و تجربه کارساز خودم برخاسته است... تصور نمی‌کنم که کسی از چنین تضادی در امان باشد.

اما آنچه فراتر از همه مکاشفات هنری و بالاتر از همه دستاوردهای فکری و ذوقی از آن دوران برایم مانده، یک تعهد اخلاقی روشن و خدشه‌ناپذیر است که کوشیده‌ام در تمام فراز و نشیبهای زندگی‌ام بدان وفادار بمانم. این وفاداری به یک اخلاق مشخص آنقدرها ساده و آسان نیست زیرا مدام با مانع خودخواهیها، راحت‌طلبیها، آرمندیها، خودنماییها، آسان‌پسندیها و سهل‌انگاریها برخورد می‌کند». (۱۹۳)

در جای دیگری با صداقت و صراحت تمام - که کم‌نظیر و برای روشنفکران و هنرمندان ما بسیار آموزنده است - می‌گوید: «اغلب این انقلابیها از خانواده‌های اصل و نسب دار بودند... آنها بورژواهای شوریده علیه بورژوازی بودند - درست مثل خود من. اما در جمع سوررئالیستها بیش از هر چیز نیروی مزیت اخلاقی بود که مرا شیفته کرده بود. برای اولین بار در زندگی با اخلاقی مستحکم و مسئولانه رو به رو شده بودم که در آن هیچ غل و غشی نمی‌دیدم. بدیهی است که این اخلاق سوررئالیست، روشن‌بین و ستیزه‌جو، در نقطه مقابل اخلاق مسلط قرار داشت که از آن نفرت داشتیم و ارزشهایش را به طور کامل رد کرده بودیم» (ص ۱۷۰).

یکی از نمونه‌های تقابل اخلاق بونوئل با اخلاق مسلط، مسئله عشق است. در این مورد به پیروی از سوررئالیستها و پیشگام آنان - آندره برتون - که شعار برگزیده‌اش «عشق، شعر، آزادی» بود، عشق را دست‌یابی به حقیقت در یک جان و یک جسم، آمیزه پرشور جسم و جان و عاطفه، پیوندی آزاد میان مرد و زن، به دور از هرزگی و احساساتیگری می‌داند و بدیهی است که چنین نگرشی به عشق، در تضاد کامل با آداب و رسوم و سنتهای مسلط است و در حقیقت نوعی پیکارجویی با آنهاست: «وقتی که ما جوان بودیم، عشق احساسی نیرومند به نظر می‌رسید که می‌توانست زندگی را یکپارچه تغییر دهد. میل جنسی که از این احساس جدایی‌ناپذیر بود با تصویری از یگانگی، تسلط

و تصرف دوجانبه همراه بود که ما را از زندگی روزمره فراتر می برد و به کارهای بزرگ قادر می ساخت... به نظر ما عشق، برای زندگی، برای هر عملی، برای هر تفکر و کنکاشی ضروری بود...

اگر چیزهایی که از گوشه و کنار می شنوم درست باشد... به نظر می رسد که عشق دست کم در برخی از محافل اجتماعی رو به نابودی است. مردم به آن به چشم یک پدیده تاریخی، به چشم یک توهم فرهنگی نگاه می کنند، آن را می کاوند، معاینه می کنند و در صورت امکان به درمانش می کوشند.

من اعتراض دارم. نه، ما دچار توهم نبودیم. باید این را اعلام کنم، حتی اگر باورکردنش برای بعضی افراد مشکل باشد: ما واقعاً دوست می داشتیم» (۲۳۷-۲۳۸).

بونوئل برای دفاع از عشق انسانی راستین و برجسته کردن تباهیهای انحرافات جنسی در آثارش به طرح و رد بیرحمانه آنها پرداخته و می گوید: «همین جا باید تأکید کنم که کشش من به انحرافات جنسی جنبه صرفاً خارجی و نظری دارد و خودم از نظر جنسی کاملاً عادی و بری از هر انحرافی هستم و جز این هم نمی تواند باشد، زیرا گمان می کنم کسانی که انحراف جنسی دارند، هرگز حاضر نیستند در باره آن (که رازشان است) چیزی بر زبان بیاورند» (۳۷۹-۳۸۰).

جمع بندی بونوئل از نهضت سوررئالیسم و تأثیر سوررئالیستها بر زندگی و آثارش یکی از مهمترین و باارزشتترین بخشهای این کتاب است: «با وجود این از حشر و نشر سه ساله ام با جمع پرجوش و آشفته سوررئالیستها برای سراسر زندگی ام تجربه اندوخته ام. مهمترین درسی که برایم مانده امکان نفوذ آزادانه به اعماق وجود است. ما این نیرو را می شناختیم و خواستارش بودیم، این فراخوان به پدیده های ابهام آمیز و غیرعقلانی، به سوی همه خلعجانهای که از ژرفای نهاد آدمی برمی خیزند، فراخوانی که برای اولین بار در روزگار ما با چنان قدرت و شجاعتی سر داده شد، و در قالب سرکشهای کمیاب، بازیگوشی و پیگیری در پیکار علیه هر آنچه در نظرمان پلید می نمود، شکل گرفت. من از همه این چیزها سر سوزنی عقب ننشسته ام.

ناگفته نماند که بیشتر برداشتهای سوررئالیستها درست و واقع بینانه بود. مثلاً کار، یکی از ارزشهای مقدس جامعه سرمایه داری است که احدی حق ندارد آن را مورد تردید قرار دهد. سوررئالیستها اولین کسانی بودند که به طور منظم به این ارزش حمله کردند، هاله تقدس آن را دریدند و اعلام داشتند که کار مزدوری، ننگ است. بازتاب این برداشت را می توانیم در فیلم تریستانا از زبان دون لویه بشنویم که به آن پسرک لال می گوید:

- کارگرهای بیچاره! هم گولشان می زنند و هم توی سرشان می کوبند. کار یک نفرین ابدی است. لعنت بر آن کاری که آدم مجبور باشد به خاطر معاشش انجام بدهد. همچو کاری - برخلاف آنچه شایع است - اصلاً موجب افتخار نیست، بلکه فقط برای پر کردن شکم آن خوکهایی است که ما را استثمار می کنند. فقط کاری موجب سرافرازی است که

آدم آن را از سر لذت و شوق و نشاط، انجام دهد. همه باید اینطور کار کنند» (۱۹۲-۱۹۳).

تأکید بر اهمیت تخیل آزاد و گسترده از مهمترین ویژگیهای نگرش هنری بونوئل است و در این مورد او نیز مانند همه هنرمندان اصیل و متفکران تیزبین بر این باور است که تخیل به آن پروری می‌ماند که تاب مستوری ندارد: تخیل، تاب ممنوعی ندارد! شعار برگزیده بونوئل «پرتوان باد تخیل!» و «ممنوعیت، موقوف!» بود و در تمام عمر به آن وفادار ماند: «تخیل مهمترین امتیاز انسان است و مثل تصادف، که محرک آن است، توضیح ناپذیر است» (۲۷۷). این تخیل پروری بی حد و مرز با پیگیرترین تعصب‌ستیزیها همراه است «از تعصب و خشک اندیشی در هر جامه‌ای که باشد بیزارم» (۲۶۲). بدیهی است که چنین روحیه‌ای، اهل خطر کردن و تازه‌جویی باشد: «چه سعادت است به روی تجارب تازه آغوش گشودن!» (۲۷۸).

تردیدی نیست که هنرمندی نوآور، ژرف‌بین، سنت‌ستیز، آزادخواه و انسان‌دوست همانند بونوئل در چهارگوشه جهان مخالفان سرسختی نیز داشته باشد که در رأس آنها، فاشیستهای رنگارنگ اروپایی - اسپانیایی، فرانسوی، ایتالیایی - و مرتجعان آمریکایی قرار دارند. رژیم فاشیست فرانکو سردمدار این مخالفان تاریک اندیش و واپسگراست و شخص فرانکو دستور توقیف فیلمهای او را می‌دهد. واپسگرایان حاکم بر آمریکا نیز از هیچ کوششی برای اذیت و آزار بونوئل خودداری نمی‌کنند و پی در پی مثل سایه به تعقیبش می‌پردازند. اما اکنون که زمستان فاشیسم و دوران مک کارتی سپری شده، سیاهی ننگ مخالفت با بونوئل بر همه فاشیستها و مرتجعان رنگارنگ اروپایی و آمریکایی باقی مانده است و خورشید هنر بونوئل، گرمابخش همه هنردوستان است.

ارزشهای تاریخی، هنری، سیاسی و اخلاقی کتاب خاطرات بونوئل، انکارناپذیر است. این خاطرات که بازتاب پرشور زندگی و آثار یکی از غولهای قرن بیستم و یکی از قله‌های هنر فیلم است مثل خود فیلمهای بونوئل - و هر اثر هنری اصیلی - به اقیانوسی بی‌پایان می‌ماند و همگان - اعم از خوانندگان عادی، هنرمندان، روشنفکران، اهل سینما، سینمادوستان و در یک کلام همه آنانی که شهروند این قرن پر آشوب هستند - می‌توانند به فراخور حال خویش، با شور و شوق و لذت از آن بهره‌گیرند، زندگی و آثار بونوئل، شمار کثیری از هنرمندان بزرگ این قرن - لورکا، آندره برتون، آراگون، چاپلین، هیچکاک، آیزنشتاین، بورخس، اکتاویوپاز و بسیاری دیگر - را بهتر بشناسند و در یک کلام به اعماق وجود خود و جهان، بیشتر پی ببرند.

این گفتار را با سخنی از سینماگر بزرگ ایران، سهراب شهید ثالث به پایان می‌برم که جناب دهباشی در شماره ۳۴ کلک به نقل از او می‌نویسد: [سهراب شهید ثالث] به سینمای بونوئل علاقه خاصی دارد تا آنجا که می‌گوید: «اتوبیوگرافی بونوئل [با آخرین نفعهایم] کتاب بالینی من است».